

## بررسی کیفیت آغازین وحی بر پیامبر اسلام (ص) از دیدگاه روایات فریقین \*

□ محمدصادق عادلای \*\*

### چکیده ۱

این نوشته ضمن بررسی تطبیقی روایات فریقین که مرتبط با اولین نزول وحی هستند، با استفاده از روش اسنادی - تطبیقی، تفاوت محتوایی روایات براساس دلالت آیات قرآن و برخی حقایق مسلم تاریخی را ارزیابی کرده و به نقد و بررسی روایاتی پرداخته که حادثه اولین نزول وحی را همراه با حیرت، اضطراب، تردید و ترس پیامبر<sup>۱</sup> توصیف کرده است. این روایات از جهات متعدد ایراد دارد: هم به دلیل عدم حضور روایان در صحنه آغازین وحی، فاقد اعتبار سندی است و هم به علت ناسازگاری با قرآن و برخی از حقایق تاریخی فاقد اعتبار محتوایی است.

اما روایاتی که وضعیت پیامبر را در اولین مواجهه با وحی رسالی، استوار، متین و مطمئن توصیف کرده است، در عین سازگاری با قرآن و حقایق مسلم تاریخی، به تثبیت تنزیه شأن انبیا پرداخته و آنان را مطمئن ترین نقطه اعتماد در اندیشه، ارزش‌ها و نظام رفتاری معرفی نموده است!

کلید واژه‌ها: نزول وحی، کیفیت آغازین وحی، پیامبر اسلام<sup>۲</sup>، فریقین؛ اهل بیت، اهل سنت.

\*. تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۶/۷؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۸/۲۰.

\*\* . دانش پژوه دکتری قرآن و علوم تربیتی (sadeqadelisa@gmail.com).

## مقدمه

انسان عادی هرگاه با یک پدیده مهم، تازه و ناآشنا مواجه شود، غالباً دچار نگرانی، اضطراب و فشار روانی می‌شود: اگر فردی برای شرکت در امتحان کنکور وارد شود، از ترس اینکه مبادا در این آزمون موفق نشود، به شدت دچار ترس و نگرانی خواهد شد. اگر آن فرد اصلاً برای آزمون آمادگی نداشته باشد میزان دلهره و اضطرابش دوچندان خواهد شد! برای رفع این دلهره، راه‌حل‌های مختلفی مطرح شده است از جمله شرکت در آزمون‌های آمادگی کنکور، تا برآثر آشنایی با روش تست‌زنی و یافتن مهارت، اضطراب کاهش یابد و فرد به موفقیت خود امیدوار شود. انبیای الهی اگرچه افراد عادی نیستند، اما وضعیت روانی در مواجهه با جهان وحی و ارتباط با عالم غیب، چگونه بوده است؟ آیا آنان پیشاپیش برای این مواجهه آماده بودند؟ برای ترسیم وضعیت روانی انبیا، از این منظر به توصیف روایات فریقین می‌پردازیم. تا روشن شود دیدگاه کدام‌یک از فریقین با آیات قرآن، عقل، حقایق مسلم تاریخی سازگار است.

## بیان مسئله

رابطه ویژه پیامبران الهی با جهان غیب، پدیده رازآلودی است که ماهیت آن برای انسان عادی روشن نیست. اما به حکم عقل ارتباطی ویژه میان انسان و آفریننده دانا و حکیمی که مصالح واقعی او را می‌داند و متناسب با آن مصالح راه‌کارهایی را در نظر گرفته، ضروری است، زیرا انسان به تنهایی قادر نیست در سایه خرد خود، سعادت واقعی را تشخیص دهد، راهی که انسان را به منبع بی‌پایان علم و حکمت رهنمون می‌شود تا بر اساس آن انسان سعادت واقعی را به دست آورد، نبوت است و رابطه ویژه‌ای که نبی با خداوند و جهان غیب دارد، پیونددهنده آسمان و زمین است و در ادبیات اسلامی به وحی تعبیر شده است. فردی که حامل وحی الهی است، نبی و رسول نام دارد. یکی از رسولان و انبیای گرامی حضرت محمد<sup>ص</sup> است که به عنوان آخرین پیامبر الهی برای هدایت و تربیت بشر برانگیخته شده است.

پیامبران از توان و قابلیت ویژه برخوردارند که شایستگی ارتباط ویژه با خداوند متعال دارد. پرشش اصلی این است: آخرین پیامبر الهی در اولین و آغازین ارتباط ویژه با خداوند و جهان غیب چه وضعیتی داشت و چگونه پیام وحی را دریافت نمود و چگونه اطمینان یافت که یافته‌های او حاصل وحی الهی است؟

برای پاسخ به این سؤال دو گونه گزارش در منابع روایی و سیره ضبط شده است. تفاوت گزارش‌هایی که از این مسئله در سیره و نیز منابع روایی مطرح شده است، حس کنجکاوی انسان را برای یافتن واقعیت امر برمی‌انگیزاند این پژوهش تلاش دارد تا بر اساس ملاک مسلم چون قرآن و حقایق تاریخی، تفاوت‌های ذکر شده را ارزیابی و بررسی کند.

### **ضرورت و اهمیت پژوهش**

گذشته از اهمیت اعتقادی به وحی و عقلانی بودن آن، دفاع معقول از ساحت پیامبر اسلام<sup>۱</sup> وابسته به تبیین مستند و مدلل اولین مواجهه پیامبر اسلام با وحی رسالی است، اگر این مسئله به خوبی تبیین نشود نمی‌توان از حقانیت دعاوی آن حضرت دفاع کرد. این پژوهش در صدد است که توصیف روایات فریقین از اولین مواجهه پیامبر اسلام با فرشته وحی را بررسی کند و سپس با تبیین تطبیقی، منطبق مناسب یکی از این دو گروه روایات را بر اساس معیارهای مقبول فریقین برگزیند.

بسیاری از شبهاتی که درباره حقانیت دعاوی پیامبر اسلام، از سوی خاورشناسان مطرح شده است، ریشه در گزارش‌هایی دارد که در منابع روایی و سیره موجود است، این پژوهش می‌کوشد، انحراف این نوع گزارش‌ها را بر اساس معیارهای مقبول چون قرآن، حقایق تاریخی و... مبین سازد.

### **کیفیت وحی آغازین بر اساس منابع روایی اهل سنت**

لازم است قبل از نقل و بررسی روایات مورد نظر دو نکته را تذکر دهیم:

نکته اول: بر اساس بررسی این قلم، مجموعه روایت‌هایی که اولین وحی الهی را بر پیامبر اسلام<sup>۲</sup>، توصیف نموده، با عنوان «بدء الوحی» آمده است. این روایات از نظر

محتوایی همسان است. در این گروه، روایتی که توصیف متفاوت از اولین نزول وحی، ارایه بدهد، به مقدار و سع این قلم یافت نشد. بنابراین، انتساب روایات بدء الوحی به منابع حدیثی اهل سنت، نسبت مذصفانه است، زیرا هیچ روایتی که در تضاد با مضمون این روایات در خصوص بدء الوحی باشد، یافت نگردید. اگرچه دربارهٔ غیر بدء الوحی، روایاتی متفاوت در منابع یاد شده وجود دارد (بخاری، بی‌تا: ۱)

نکته دوم: مقصود از توصیف آغازین وحی، توصیف وضعیت روانی پیامبر<sup>۱</sup> در حال دریافت وحی و زمان پس از آن است، زیرا آثار اولین وحی بر رفتار و شخصیت آن حضرت را نشان می‌دهد. بنابراین، اگر دربرخی از روایات وضعیت رفتاری پیامبر<sup>۱</sup> پس از اولین وحی را توصیف کرده است، جزء مباحث آغازین وحی به حساب می‌آید.

روایت‌های متعددی در کتب روایی مانند صحیح بخاری، مسلم و سایر منابع تاریخی و سیره و نیز تفسیر اهل سنت از وضعیت درونی و ظاهری پیامبر<sup>۱</sup>، گزارش نموده است. مطابق مضمون این روایات، پیامبر<sup>۱</sup> در اولین و آغازین دریافت وحی دچار شوک شدید روانی گردیده است. گویا پیامبر<sup>۱</sup> از نظر روحی هیچ آمادگی برای دریافت وحی نداشته است. مانند کسی که بدون آمادگی با یک حادثه بسیار وحشتناک روبه‌رو شود، قدرت تصمیم‌گیری و نیز تشخیص مسئله را از دست می‌دهد، کاری جز عکس‌العمل نسنجیده از دست وی بر نمی‌آید، مناسب است در اینجا به نقل روایتی از صحیح بخاری و روایاتی از دیگر منابع حدیثی اهل سنت پردازیم.

بر اساس نقل بخاری، عروه بن زبیر از عایشه ام‌المؤمنین روایت نموده است که وی گفت: اولین وحی‌ای که بر پیامبر<sup>۱</sup> نازل شد رؤیای صالحه بوده است که آن حضرت در خواب دیده، همواره رؤیای او مانند سپیده صبح روشن بوده است. پس از آن، آن حضرت به دوری از مردم و عزلت رغبت یافت. او به غار حرا می‌رفت و تحت می‌ورزید (یعنی به عبادت می‌پرداخت). روزی در غار حرا فرشتهٔ وحی بر او وارد

می شود: فرشته وحی گفت ای محمد، بخوان! پیامبر گفت: من قرائت کننده نیستم. پیامبر گفت: پس از آن فرشته مرا فشار داد تا جایی که تاب و توانم به آخر رسید و سپس رهایم کرد. پس گفت: بخوان! گفتم قرائت کننده نیستم. پس مرا گرفت و بار دوم فشارم داد تا جایی که تاب و توانم به آخر رسید و سپس رهایم کرد. آنگاه گفت: بخوان! گفتم: من قرائت کننده نیستم. پس بار سوم مرا سخت فشار داد تا جایی که تاب و توانم به آخر رسید و آنگاه رهایم کرد. پس گفت: بخوان به نام پروردگارت که (جهان) را آفرید. همان کسی که انسان را از خون بسته‌ای آفرید. پس از آن پیامبر به خانه برگشت، درحالی که قلب وی از شدت ترس می‌تپید به خدیجه گفت: مرا بپوشانید. خدیجه او را پوشاند تا اینکه ترس وی فرو ریخت. سپس برای خدیجه سرگذشت خود را نقل کرد و گفت: برجانم می‌ترسم! خدیجه گفت: نه هرگز! به خدا سوگند که خدا تو را خوار و رسوا نخواهد کرد، زیرا تو انسانی مهربانی که همواره با خویشانت رشته خویشی را استحکام می‌بخشی. در ادامه روایت آمده است: خدیجه آن حضرت را پیش ورقه بن نوفل برد که وی پسر عموی خدیجه و نصرانی بود. کار وی نوشتن کتاب عبرانی بود و انجیل را به زبان عبرانی می‌نوشت. او پیر مردی کور بود. خدیجه سر سخن را با او می‌گشاید و او را به شنیدن سخنان پیامبر درباره همین داستان دعوت می‌کند. پیامبر ماجرا را برای وی توضیح می‌دهد. آنگاه ورقه گفت: این ناموسی بزرگی است که بر موسی نازل شده است! ای کاش زمانی که قومت تو را اخراج می‌کند زنده باشم تا تو را یاری نمایم! پیامبر فرمود: آیا آنان مرا از وطن بیرون می‌کنند؟ او گفت: بلی (بخاری، همان: ۱؛ مسلم، ۱/ کتاب الایمان باب بدأ الوحی الی رسول الله) ...» (۱)

در کتاب‌های تاریخ، سیره و تف‌سیر این داستان به گونه‌های مختلف روایت شده است. بلاذری در انساب الاشراف از عکرمه و وی از ابن عباس نقل نموده است:

در وقتی که حضرت محمد<sup>۲</sup> در محلی به نام اجیاد بود، فرشته‌ای را در افق دید که یکی از پاهایش را بر دیگری انداخته است، فریاد می‌زد: ای محمد! من جبرائیل! پس از آن حضرت محمد ترسید و با شتاب به‌نزد خدیجه بازگشت! و به او گفت:

من می‌ترسم که کاهن شوم! خدیجه وی را دلداری داده و گفت هرگز! ای فرزند عمو! چنین چیزی نگو! تو پیوند خویشاوندی را استحکام داده‌ای راست‌گفتار و امانت‌ورز هستی، حقا که منش و خویت عالی است....» (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱/ ۱۰۴). (۲)

عبید بن عمیر اللیثی روایت کرده است: «محمد بر اساس عادت قریش که سالی یک‌بار برای عبادت به غار حرا می‌رفتند، به آنجا رفته بود، پیامبر هر ساله در این ماه (ماه رمضان) مشغول عبادت بود، شبی که خداوند او را پیامبر قرار داد، جبرائیل به حضور پیامبر آمد، در حالی که پرده‌ای از دیبا که در آن چیزی نوشته بود به همراه داشت (لحن روایت از سوم شخص به اول شخص تغییر می‌کند گویا راوی از زبان پیامبر<sup>۳</sup> نقل کرده است) در آن لحظه در خواب بودم، به من گفت: بخوان! گفتم نمی‌توانم بخوانم. او مرا گرفت و سخت فشرد، به گونه‌ای که احساس کردم می‌میرم، اما رهایم ساخت. باز مرا به خواندن دستور داد. از ترس فشار مرگ‌آور گفتم: چه بخوانم؟ گفت: «اقراً باسم ربک الذی خلق...» بعد آن را من خواندم. او رفت و من هم بیدار شدم. گویی آنچه در خواب خوانده بودم در دلم نقش بسته است!

من از هیچ مخلوق الهی، مانند شاعران و دیوانگان متنفر نبودم، از شدت ترسی که از این حادثه به من دست داده بود با خود گفتم یا کاهن و یا مجنون شده‌ام. اما نمی‌خواستم قریش از وضعیت من با خبر شود، تصمیم گرفتم خود را از بالای بلندی به زیر اندازم تا راحت شوم. به قصد اجرای این کار به سوی کوه در حرکت بودم که باز هم آن فرشته را دیدم. از شدت ترس نتوانستم قدم از قدم نه به جلو و نه به عقب بردارم. گویا به صورت کرخت درجا خشکیده ایستادم، در آن حال فردی که خدیجه برای یافتن آن حضرت فرستاده بود به صحنه رسید، در این هنگام فرشته نیز از برابر دیدگان وی غایب شد، حضرت همراه با فرستاده خدیجه به خانه رفت و خدیجه از وی پرسید: ای محمد، در کجا بودی؟ تو را نیافتم و نگران شدم؟! آن حضرت خطاب به خدیجه گفت: «یا خدیجه ما ارانی الا قد عرض لی»،

یعنی آنچه را من بینم جز گرفتاری دیوانگی نیست که مبتلا شدم. خدیجه گفت: هرگز خدا با تو این کار را نخواهد کرد، زیرا تو کاربدی انجام نداده‌ای. سپس خود به سوی ورقه رفت و برای او داستان را بازگو کرد. ورقه گفت: اگر آنچه را گفتی اتفاق افتاده باشد، شوهرت پیامبر خداست ...» (طبری، ۱۳۷۸: ۲/ ۲۹۹).

در برخی منابع مانند تاریخ طبری و نیز تاریخ ذهبی و... روایتی نقل شده است که حضرت خدیجه ام‌المؤمنین برای بیرون آوردن پیامبر<sup>۲</sup> از پریشان حالی و اضطرابی که با دیدن فرشته وحی برایش پیش آمده بود، به پیامبر<sup>۲</sup> پیشنهاد می‌دهد: اگر این بار آن فرد را دیدی به من خبر ده تا برایت روشن سازم که آیا فرشته است یا شیطان؟

در همان زمان در برابر چشمان پیامبر<sup>۲</sup> آن فرد نمودار می‌شود، حضرت به همسرش خبر می‌دهد که من اکنون او را می‌بینم! خدیجه می‌گوید: به من نزدیک شو، بیا در آغوشم. پیامبر<sup>۲</sup> در آغوش خدیجه قرار می‌گیرد. خدیجه می‌پرسد: آیا او را می‌بینی؟ پیامبر فرمود: بلی. خدیجه به پیامبر می‌گوید، جاییت را تغییر بده روی ران چپ بنشین. حضرت بر ران چپ همسرش می‌نشیند. خدیجه می‌پرسد: آیا او را باز هم می‌بینی؟ پاسخ می‌دهد، بلی. سپس خدیجه می‌گوید روی ران راستش بنشیند، اما باز هم پاسخ پیامبر این بود که او را می‌بیند. خدیجه به حضرت می‌گوید: سرش را داخل لباس زیر وی کند! پیامبر مطابق سفارش عمل می‌کند. خدیجه می‌پرسد آیا باز او را می‌بیند. پیامبر گفت: نه! اینجا بود که خدیجه به پیامبر بشارت می‌دهد که آن فرد فرشته است نه شیطان، زیرا شیطان حیا ندارد؛ اگر زن برهنه شود، صحنه را ترک نخواهد کرد، اما فرشته حیا دارد، وقتی زنی برهنه شود از صحنه بیرون می‌رود. با این سخنان خدیجه پیامبر احساس آرامش و راحتی می‌کند (طبری، ۱۳۷۸: ۲/ ۳۰۴؛ ابن هشام، ۱۴۲۰: ۱/ ۳۰۴؛ ذهبی، ۱۴۰۹: ۱/ ۱۳۴).

## نقد و بررسی روایات

در این نوع روایات، افرادی از حادثه اولین نزول وحی گزارش داده‌اند که اصلاً در صحنه نبوده‌اند. اگر به متن روایت توجه شود، راپیان نه از زبان پیامبر، بلکه به

عنوان توصیف‌کننده حال پیامبر به تبیین وضعیت پیامبر در آغازین وحی پرداخته‌اند، در حالی که راویان در زمان اولین نزول وحی، در کنار پیامبر<sup>۲</sup> حاضر نبوده‌اند.

### توصیف‌گران صحنه غایب در صحنه

اگر به کتاب‌ها و منابع تاریخی و نیز تراجم و رجال مراجعه کنیم متوجه می‌شویم راویان آغازین وحی، افرادی بودند که نه تنها در زمان اولین نزول وحی در کنار پیامبر نبودند، بلکه اصلاً در آن زمان به دنیا نیامده بودند. مرحوم سید مرتضی عسکری نوشته است: افراد راوی اولین نزول وحی پنج نفر هستند: عایشه، ابن عباس، عبدالله بن شداد لثی، عبید بن عمر، و عروه بن زبیر.

این افراد در زمان نزول وحی اصلاً به دنیا نیامده بودند. به استناد کتب تراجم، عایشه در سال پنجم بعد از بعثت متولد شده است. ابن عباس نیز در آن زمان نبوده، بلکه در سال دهم بعثت متولد شده است. عبدالله بن شداد لثی از جمله تابعین بوده است. عبید بن عمر در اواخر زندگی پیامبر اسلام<sup>۳</sup> متولد شده است. عروه بن زبیر در زمان حکومت عمر به دنیا آمده است (عسکری، ۱۳۸۲: ۲۲۷ - ۲۲۸).

عجیب این است که در تمام این روایات راوی خود توصیف‌کننده صحنه بوده است و تنها روایت عبید بن عمیر از زبان پیامبر نقل شده است، در حالی که وی در اواخر عمر آن حضرت متولد شده و در زمان حیات پیامبر او طفل ممیز هم نبوده، بلکه یک ساله و یا دو ساله بوده است (همان). آیا امکان دارد طفل یک ساله یا دو ساله بتواند همه سخنان پیامبر را کامل نقل کند؟

بنابراین، روایت‌های مربوط به گزارش اولین وحی بر پیامبر<sup>۴</sup> ازدو حال بیرون نیست: یا مرفوعه هستند که در این صورت روایت مرفوعه ارزش سندی ندارد، زیرا راویان در زمان نزول اولین وحی در صحنه نبودند، بلکه هنوز به دنیا نیامده بودند، یا این روایات کاملاً کذب است، زیرا افرادی که شاهد عینی صحنه نباشند چگونه آن صحنه را به عنوان شاهد عینی توصیف می‌کنند! در هر دو صورت این روایات فاقد ارزش سندی است.



## تعارض این روایات با مدلول آیه دهم سوره نمل

از سوی دیگر، از نظر محتوا این روایات با مدلول آیات قرآنی در تعارض است، زیرا قرآن وقتی از وضعیت روحی انبیا خبر می‌دهد آنان را افراد مأنوس با عالم معنویت و ثبات قلب و قدم معرفی می‌کند، بلکه از ویژگی انبیای الهی این است که از عالم فراطبیعت نمی‌ترسند. به عنوان مثال، هنگامی که موسی مورد خطاب الهی قرار گرفت خداوند به او فرمود عصایت را بینداز. او وقتی انداخت او را در صورت ماری دید که به هرسو حرکت می‌کند:

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ (النمل: ۱۰)؛ عصایت را بیفکن!- هنگامی که (موسی) به آن نگاه کرد، دید (با سرعت) همچون ماری به هر سو می‌دود (ترسید و) به عقب برگشت، و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد- ای موسی! نترس، که رسولان در نزد من نمی‌ترسند!

ترس یک امر طبیعی است، همه انسان‌ها دارای غریزه ترس‌اند و انبیا هم از این قاعده عمومی مستثنا نیستند، اما کنترل ترس و ازدست‌دادن قدرت تشخیص و تدبیر مناسب، افراد را به دو گروه شجاع و ترسو دسته‌بندی می‌کند. افراد ترسو، قدرت درک و یافتن راه حل مناسب برای مقابله با عامل ترس را از دست می‌دهند، اما افراد شجاع بدنبال راه حل و بیرون شدن از خطرند.

ترس از مار و هر چیز خطرناک دیگر، یک امر طبیعی است، موسی از دیدن مار ترسید! اما وی فردی شجاع بود. راه حل مناسب مقابله با مار در صورتی که سلاح مؤثری نباشد فرار است. اما خداوند نگذاشت ترس طبیعی موسی استمرار پیدا نماید. به این جهت، به موسی تعلیم داد: فرار نکن. این مار، مار طبیعی نیست که به تو آسیب بزند، بلکه آیت خداوند برای یاری رساندن به توست. ترس موسی ناشی از عدم اشعار وی در مقام قرب بود. وقتی خداوند او را متوجه مقام قرب ساخت ترس موسی فروریخت. خداوند به عنوان مربی دانا و حکیم موسی را متوجه کرد

که در مقام قرب و دریافت وحی، هیچ عاملی خطرآفرین وجود ندارد، بلکه کاملاً امن است!

ویژگی همه انبیای الهی این است که در محضر قرب الهی که جای امن و امان است ترسی آنان را فرامی‌گیرد. در میزان، ذیل آیه شریفه، این نکته را بیان نموده است که تقیید نفی به «لَدَى» بیانگر این است که مقام قرب و حضور الهی همدم امنیت و آسودگی است و با هیچ چیزی ناخوشایندی که در آن ترس باشد سازگار نیست. به این جهت در سوره قصص خطاب به موسی x همین مضمون با جمله اسمیه آمده است: «إِنَّكَ مِنَ الْأَمِنِينَ» خداوند در مقام تربیت موسی به صورت احترام‌آمیز بیان کرد که در مقام قرب الهی امنیت کامل برقرار است! نکته دیگر این است که انبیا بدون تعلیم الهی از این کرامت برخوردار نیستند. نهی الهی در اینجا در مقام تعلیم و تأدیب است نه در مقام تویخ و تنبیه (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵: ۳۴۵).

بر اساس بیان این آیه، خداوند ترس طبیعی موسی را که برخاسته از دیدن هیأت مار بود نه ناشی از مقام دریافت وحی، با تعلیم خاص برطرف کرد، در حالی که میزان ترس موسی شدید نبود، پس چرا ترس شدید و اضطراب بیش از حد پیامبر اسلام<sup>۲</sup> را که در روایات بالا بیان شد، برطرف نکرد؟!

اگر امنیت روانی و روحی کامل، در مقام دریافت وحی بر پیامبران حاکم است، چرا بر پیامبر اسلام<sup>۲</sup> حاکم نبوده است؟! در حالی که پیامبر اسلام مطابق آیه شریفه ذیل از فیض عظیم الهی بهره‌مند بوده است: «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (نساء: ۱۱۳)؛ و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است. ساختار واژه «کان» در آیه، ظهور در استمرار دارد، یعنی همواره فضل عظیم الهی قرین آن حضرت بوده است. بر اساس این اصل قرآنی، حوادث مهم و سرنوشت ساز مانند دریافت اولین وحی رسالی، مناسب‌ترین زمانی است که از آن فضل برخوردار گردد، ولی مطابق روایات یادشده، پیامبر نه تنها از آن فضل عظیم محروم بوده، بلکه بر اثر ترس از موقعیت دریافت وحی، قدرت ادراک و تشخیص خود را نیز از دست داده است!

بنابراین، این روایات از نظر مضمون با مدلول این آیه شریفه در تعارض است و فاقد اعتبار محتوایی است.

ناسازگاری روایات با مدلول آیات بشارت‌های انبیای پیشین بر نبوت حضرت محمد<sup>۷</sup>

خداوند در آیات متعدد از نبوت و پیامبری حضرت محمد<sup>۷</sup> در تورات و انجیل خبر داده است. در این آیات نشانه‌های آن حضرت را بیان کرده و حتی اسم پیامبر را به عنوان احمد در انجیل مطرح نموده است:

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (صف: ۶)؛ و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده [تورات] می‌باشم، و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است! هنگامی که او [احمد] با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: این سحری است آشکار.

وجود آیاتی که بشارت به نبوت حضرت محمد<sup>۷</sup> در انجیل و تورات داده است، نشان‌دهنده آن است که کتاب یهود و نصاری در آن زمان از این حقایق پر بوده است. در غیر این صورت، آنان در برابر قرآن می‌ایستادند و قرآن را به دروغ‌گویی متهم می‌کردند. اگر یهودیان در برابر این آیات قرآن سکوت کردند، گویای آن است که در کتاب‌های آنان مفاهیمی موجود بوده که مؤید این آیات بوده است. بنابراین، یهودیان سخنان مؤید این آیات را در میان مردم مطرح کرده بودند و پیامبر اسلام نیز این سخنان را در کتب آنان دیده یا شنیده بود و با وجود معرفت قبلی، با عالم وحی آشنا بود. پس نباید در برابر فرشته وحی، احساس ترس جنون و کهانت کند و فرشته را به عنوان شیطان و یا جن تلقی کند، بلکه در عوض باید احساس شرافت و کرامت کند. همان‌طوری که خدیجه متوجه شد که زمان بعثت و نبوت حضرت فرا رسیده است این احساس برای خدیجه از آن جهت پیدا شد که آوازه

نبی شدن آن حضرت در میان مردم پیچیده بود. نمونه‌ای از وجود این بشارت در انجیل یوحنا بند ۱۴ آمده است:

اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی‌دهنده دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند.... کلامی که می‌شنوید از من نیست، بلکه از پدریست که مرا فرستاد این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم، لیکن تسلی‌دهنده، یعنی روح‌القدس که پدر او را با اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد و الا قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد، ایمان آورید بعد بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می‌آید.

مرحوم سید مرتضی عسکری، در این باره ضمن تطبیق نسخه‌های ترجمه عربی و فارسی انجیل یوحنا به نکته خوبی اشاره نموده است.:

در ترجمه فارسی انجیل یوحنا کلمه «فارقلیط» را به تسلی‌دهنده ترجمه کرده است، اما واقعیت این است که این کلمه سریانی است و ترجمه آن به تسلی‌دهنده نوعی تحریف مترجم است، در حالی که فارقلیط به معنای احمد است. اما همین کلمه در ترجمه عربی تغییر داده نشده است: «ان کتتم تحبوننی فاحفظوا وصایای لیثبت معکم الی الابد و اذا طلب من الأب فیعطیکم فارقلیط آخر لیثبت معکم الی الابد...» این واژه در بندهای ۱۴، ۱۵، و ۱۶ نیز تکرار شده است (عسکری، همان: ۲۳۴ - ۲۴۰).

در ترجمه اناجیل اربعه که در زمان صفویه توسط میر محمدباقر بن اسماعیل حسینی خاتون آبادی (۱۱۲۷-۱۰۷۰ق) صورت گرفته و جناب رسول جعفریان آن را تصحیح و چاپ کرده است، نیز واژه فارقلیط موجود است، او نیز در باب ۱۴ اول فصل ۳۴ آورده است: «و فارقلیط روح پاکی است که می‌فرستد او را پدر من به نام من و تعلیم می‌دهد به شما همه چیزها را و...» (خاتون آبادی، ۱۳۷۴: ۲۱۰ - ۲۱۱).

در قدیم اسامی نیز ترجمه می‌شده است. واژه احمد ترجمه واژه فارقلیط است. طبرسی برای آن دو معنا ذکر کرده است: اول: احمد صیغه مبالغه به مفهوم اسم فاعل است، یعنی او حمدش نسبت به خدا بیشتر از سایر مردم است.

دوم: احمد صیغه مبالغه برگرفته از اسم مفعول است، یعنی بسیار ستوده است، زیرا در ویژگی‌های مثبت انسانی او مانند اخلاق حسنه، زیبایی باطنی و کردار در ست، از سایر مردم بیشتر ستوده و تمجید می‌شود (طبرسی، ۱۳۶۹: ۲۴/۳۹۹).

در تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۱ سوره بقره آمده است که واژه فارقلیط در اصل واژه سریانی است و معادل آن در یونانی واژه پریکلیتوس است. قبل از ظهور اسلام، در میان اهل کتاب مفهوم فارقلیط محمد و احمد بود، اما بعد از ظهور اسلام، متولیان اهل کتاب، مفهوم دیگری را منظور نمودند تا حقیقت پوشیده بماند (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴: ۱/۲۱۳ - ۲۱۴).

بنابراین، اخبار انبیای سابق بر پیامبری حضرت محمد<sup>۷</sup> هم بر اساس آیات قرآن و هم بر اساس برخی از بندهای کتاب مقدس در میان مردم آن زمان بر سر زبان‌ها بوده است. وقتی افراد عادی مانند حضرت خدیجه از این مسئله باخبر باشند، آیا پذیرفتنی است که خود آن حضرت از این اخبار هیچ‌گونه خبری نداشته است؟ تا در اولین دریافت وحی دچار رعب و وحشت شود و خود را دیوانه تلقی کند و برای رهایی از این وضع دست به خودکشی بزند! در حالی که آن حضرت در میان قریش نه فقط به امانت‌داری و صداقت، بلکه به خوش فکری نیز شناخته شده بود.

### ناسازگاری روایات با شهرت بشارت بحیرای راهب

در منابع سیره و تاریخ آمده است که پیامبر اسلام قبل از بعثت دو بار برای تجارت به شام سفر کرد. بار اول سفری بود با عمویش ابوطالب و آن حضرت در سنین نوجوانی بود. در این سفر وقتی در منطقه بصری توقف می‌کنند راهبی که در این نقطه دیری داشته است متوجه این کاروان می‌شود و در واقع توجه وی را همان نوجوان جلب می‌کند. راهب در میان کاروان حاضر می‌شود با حضرت محمد<sup>۷</sup>

گفت‌وگو می‌کند و از سیمای او و نیز از رفتار آن حضرت نشانه‌هایی را که در تورات و انجیل برای پیامبر آخرالزمان بیان شده بود می‌بیند و به عمویش ابوطالب سفارش می‌کند که این جوان در آینده نزدیک پیامبر<sup>۱</sup> خواهد شد.

در سفر بعدی در ایام جوانی و بزرگسالی، آن حضرت برای تجارت با مال خدیجه عازم شام می‌شود. گویا این سفر به درخواست جناب ابوطالب صورت گرفت که می‌خواست و وضعیت سخت اقتصادی خود را سامان بدهد. باز هم در همان نقطه پیشین که دیر راهب قرار دارد توقف می‌کند، حضرت زیر درختی کهنه می‌نشیند. راهب او را می‌بیند و می‌گوید زیر این درخت جز پیامبران کسی دیگر نمی‌نشیند و با پرسش از میسر که غلام خدیجه است از وضعیت آن جوان جويا می‌شود. راهب باز هم خبر پیامبری آن حضرت را به همراهان او می‌گوید. وقتی آن جناب از این سفر با موفقیت بر می‌گردد، میسر گزارشی دقیق به خدیجه می‌دهد. خدیجه به حضرت رغبت پیدا می‌کند و به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد تا اینکه باخواستگاری رسمی این ازدواج صورت می‌پذیرد.

دلیل اصلی رغبت خدیجه به ازدواج با آن حضرت اخبار میسر بود که از زبان راهب بحیری در پیامبر شدن آن حضرت شنیده بود (ابن هشام، بی تا: ۱/ ۱۸۷ - ۱۸۹؛ ابن اسحاق، ۱۴۱۰: ۷۷ - ۷۳).

این خبر در میان مردم مکه منتشر شده بود و خود حضرت پیامبر<sup>۱</sup> آن را مستقیماً از راهب شنیده بود. حال چرا با اولین جریان وحی دچار حیرت و اضطراب شود؟! اما خدیجه که یک زن است و نوعاً زنان دچار هیجانی بیشتر می‌شوند، دچار حیرت نگردید، بلکه آن را آغاز ارتباط آسمانی با حضرت محمد<sup>۱</sup> انگاشت؟ اما پیامبر<sup>۱</sup> از شدت ترس و رعب خود را در معرض تماس با جن و شیطان احساس کرد!

بر اساس این روایات، پیامبر نه تنها از نظر ادراک و شعور، بلکه از نظر کنترل هیجان کمتر و پایین‌تر از خدیجه همسر خود بوده است! پیامبر برای ارتباط با عالم غیب، نیز به مراتب شایستگی کمتر و آمادگی کمتر از خدیجه داشته است، زیرا وقتی پیامبر جریان اولین نزول فرشته<sup>۱</sup> وحی را برای همسرش بازگو می‌کند، او

متوجه می‌شود که خداوند ارادهٔ رحمت و لطف نموده است. اما پیامبر آن را جنون‌زدگی تلقی کرد. پس پیامبر میزان معرفتش به فرشتگان کمتر از خدیجه بوده است، زیرا خدیجه ملاک تشخیص فرشته از شیطان را می‌دانسته، اما پیامبر هیچ چیزی درباره فرشتگان نمی‌دانست در حالی که جبرائیل در چند بار اعلام کرده که جبرائیل است، ولی پیامبر فقط دچار وحشت شده و حتی احتمال وحیانی بودن به ذهنش خطور نکرده است.

مطابق این روایات افرادی مانند ورقه بن نوفل که نصرانی است از جهت معرفت بر پیامبر<sup>۷</sup> برتری داشته‌اند، او ویژگی فرشتگان را می‌دانست، اما پیامبر نمی‌دانست، در حالی که پیامبران که توسط خداوند تحت تعلیم و تربیت ویژه قرار دارند: (۳)؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند» (انبیاء: ۷۳).

بنابراین، روایاتی که حاوی ترس و رعب پیامبر از برخورد با جبرائیل و فرشتهٔ وحی است، فاقد اعتبار و غیر قابل استناد است، زیرا مخالف آیات قرآن و حقایق تاریخی است، بلکه توهین بزرگی به برترین پیامبر الهی است، زیرا این روایات حاوی این پیام است: پیامبر آنچه را بر او وحی شده است، نمی‌دانست از سوی خدا بوده است! بلکه بر اثر تلقین همسرش و ورقه بن نوفل بود که دریافت‌های شگفت‌انگیز و ترسناک خود را به عنوان وحی الهی پذیرفت. همین نوع روایات منشأ شبهه‌های خاورشناسان راجع به قرآن و پیامبر اسلام<sup>۷</sup> گردیده است!

### توصیف آغازین وحی در روایات اهل بیت

در روایاتی که از اهل بیت<sup>۸</sup> نقل شده است، وضعیت پیامبر<sup>۷</sup> به گونه‌ای توصیف شده است که در اولین دریافت وحی با کمال استواری و قوت قلب و ژرفای ایمان و یقین بر نبوت و ارتباط ویژه با خداوند قرار دارد. پیامبر<sup>۷</sup> در این توصیف نیازمند دلداری و تسلی از هیچ کسی نیست، بلکه با قاطعیت تمام همسرش را به پذیرش اسلام دعوت می‌کند. خبری از ورقه بن نوفل نیست که برای باورپذیر شدن وحی

آن حضرت را تسلی و دلداری بدهد، بلکه در این توصیف فرشتگان الهی در نهایت احترام و اکرام تاج نبوت را بر سر حضرت محمد<sup>۱</sup> قرار می‌دهند و همه سنگ‌ها، درختان، کوه‌ها برای تصدیق نبوت آن حضرت به او سلام می‌کنند. در این توصیف پیامبر به عنوان از سان تعلیم یافته الهی با فرشتگان کاملاً انس و الفت دارد. پیامبر در توصیف این روایات معلم همه بشر است؛ از هیچ بشری آداب، اخلاق، معرفت و معنویت نیاموخته است، بلکه همواره توسط برترین فرشتگان مقرب الهی تحت تعلیم ویژه بوده و به این جهت با عالم معنویت و ملکوت آشناتر از عالم طبیعت است و با ویژگی تعلیم انبیای پیشین کاملاً آشناست.

### همدم بودن پیامبر<sup>۲</sup> از شیر خوارگی با فرشتگان

امام علی که همدم و همراز پیامبر اسلام<sup>۳</sup> است، از اولین دریافت وحی رسالی چنین گزارش نموده است:

رسول خدا، هنگامی که از شیر گرفته شد، خدا بزرگ‌ترین فرشته از میان فرشتگان را شب و روز همدم او کرد تاراه‌های بزرگواری را بپیماید و برترین خوی‌های جهان را فراهم آورد. من در پی او در سفر و حضر بودم، مانند بچه شتری که در پی مادرش است، هر روز برای من از اخلاق خود نشانی را برپا می‌داشت و مرا به پیروی آن دستور می‌داد. هر سال در حرا خلوت می‌گزید. من او را می‌دیدم. جز من کسی او را نمی‌دید. آن هنگام جز خانه‌ای که رسول خدا<sup>۴</sup> و خدیجه در آن بودند در هیچ خانه‌ای اسلام راه نیافته بود. من سومین آنان بودم روشنایی و پیامبری را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌نمودم، من هنگامی که وحی بر او فرود آمد ناله شیطان را شنیدم و گفتم: ای فرستاده خدا، این آوا از چیست؟ گفت: این شیطان است که از پرستش خود نومید و نگران شده است! ای علی! به درستی که تو می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را من می‌بینم جز اینکه تو پیامبر نیستی و وزیری و تو در راه خیر هستی. (۴) (صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۳۰۱).

در این روایت که راوی شاهد عینی صحنه بوده است سخنی از ترس و رعب پیامبر نیست، بلکه سخن از ناله شیطان است که پیامبر آن را شناخته و برای شاگرد و



همرازش بیان نموده است. دلیل اینکه پیامبر<sup>۷</sup> با متانت در برابر فرشته<sup>۷</sup> وحی قرار می‌گیرد، این است که پیامبر<sup>۷</sup> غافل گیر نشده است و بدون آمادگی فرشته سراغ او نیامده است. بر اساس این روایت، فرشته<sup>۷</sup> الهی از کودکی همدم پیامبر<sup>۷</sup> بوده و همواره او را تحت تربیت ویژه قرار داده است. به این جهت، پیامبر با فرشته مأنوس بوده است. برخورد فرشته<sup>۷</sup> وحی با پیامبر احترام‌آمیز بوده نه خشم‌انگیز که او را با خشم و قساوت بفشارد به گونه‌ای تا احساس مرگ کند یا تاب و توانش را از شدت فشردن از دست بدهد! او با فرشته‌ای سروکار دارد که به پیامبر احترام می‌گذارد نه آنکه او را سخت تنبیه کند.

### سلام دادن کوه‌ها و سنگ‌ها بر حضرت پیامبر<sup>۷</sup>

از امام هادی<sup>۷</sup> روایت شده است: هنگامی که آن حضرت از سفر تجارتنی شام برگشت، تمام دستاوردهای این سفر را در راه خدا صدقه داد و هر روز به غار حرا می‌رفت و برفراز کوه به آثار رحمت خدا می‌نگریست و شگفتی‌های آفرینش الهی و نوآوری‌های حکمت او را مشاهده می‌کرد. به کرانه‌های آسمان و چهارگوشه زمین، دریاها و بلندی‌ها و صحراهای بی‌آب نگاه می‌کرد و از آن آثار پند می‌گرفت و خدا را به صورت شایسته می‌پرستید.

هنگامی که چهل سالش کامل گردید، خداوند به قلب او نگریست پس قلب او را بهترین، با شکوه‌ترین، مطیع‌ترین، خاشع‌ترین و فرمان‌پذیرترین قلب‌ها یافت. در این هنگام درهای آسمان را گشود و حضرت محمد<sup>۷</sup> به آن می‌نگریست، فرشتگان فرود آمدند، در حالی که پیامبر به آن‌ها نگاه می‌کرد. خداوند با رحمت دستور داد. پس از آن فرشتگان از گوشه ساق عرش تا سر پیامبر<sup>۷</sup> فرود آمدند و تمام سر آن حضرت را پوشاندند او به جبرائیل می‌نگریست که با طوق نورانی در گردن، گویا که طاووس فرشتگان است به سوی او فرود آمد و بازوی پیامبر را گرفت و تکان داد و گفت: یا محمد! بخوان. حضرت محمد گفت: چه بخوانم؟! جبرائیل گفت: بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید! آنکه انسان را از خون بسته آفرید تا آیه شریفه «الم یعلم» را خواند. سپس به پیامبر آنچه را خدا وحی نموده بود وحی

کرد پس از آن، جبرائیل به سمت بالا صعود کرد و حضرت محمد<sup>۷</sup> از کوه پایین آمد، درحالی که از دیدن عظمت شکوه خداوند و بزرگی مسئولیت نبوت او را تب و لرزی فراگرفته بود! او نگران بود که مبادا قریش ادعایش را نپذیرند و او را به یاهوگویی و یا تأثیرپذیری از شیطان متهم کنند. او از آغاز عاقل‌ترین خلیفه الهی و بزرگوارترین مخلوق الهی بود که از دو چیز به به شدت متنفر بود: از شیطان و رفتار دیوانگان، به این جهت خداوند اراده کرد تا سینه او را گشایش دهد و قلب او را نترس قرار دهد. کوه‌ها، سنگ‌ها و گل‌ها را به سخن گفتن با او درآورد. و به هرچیزی که می‌رسید او با پیامبر سخن می‌گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدٌ [السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ؛ سلام بر تو ای محمد! سلام بر تو ای دوست خدا، سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای محبوب خدا! مبارک باد به درستی که خداوند با عزت و شکوه تو را بر همه مخلوقاتش چه اولین و چه آخرین برتری، فضیلت، زیبایی، کرامت و زینت داده است، مبادا سخن قریش تو را ناراحت کند که تو را دیوانه و از دین منحرف می‌خوانند، زیرا فضیلت واقعی آن است که خدا فضیلت بدهد و بزرگواری واقعی آن است که خداوند او را اکرام نماید. مبادا از سخنان قریش دلت به تنگ آید. به زودی خداوند تو را به نهایت کرامت‌ها و بالاترین درجه‌ها خواهد رسانید....» (امام عسکری، ۱۴۰۹: ۱۵۶ - ۱۵۸).

بر اساس این روایت، خداوند برای تقویت قلب پیامبرش، جمادات را به نطق در می‌آورد و هرچه نگرانی در دل آن حضرت نسبت به مردم است کاملاً برطرف می‌کند، خداوند نمی‌گذارد که بر نبی و پیامبرش در کار هدایت و دریافت وحی احساس دلتنگی و نگرانی مستولی شود!

بر اساس مفاد آیه شریفه ۱۱۳ سوره نساء، خداوند پیامبر اسلام را همواره از فضل عظیم و ویژه بهره‌مند ساخته است طبیعی است که در مقام دریافت اولین وحی رسالی، این فضل به نحو مناسب بر پیامبر عنایت شده است. مطابق روایات

اهل بیت<sup>^</sup> سنگ و کوه، بلکه تمام هستی، بر ارتباط ویژه پیامبر اسلام با خداوند، شهادت و گواهی دادند تا سبب تقویت روح و قلب پیامبر گردد.

مطابق نقل مجلسی، در حیات القلوب، وقتی پیامبر<sup>۷</sup> به خانه می آید، خدیجه از وی می پرسد: این چه نوری است که در سیمای شما می بینم؟ آن حضرت پاسخ می دهد: این نور، نور نبوت است. ای خدیجه، به توحید خداوند و نبوت من شهادت ده حضرت خدیجه شهادت می دهد و ایمان می آورد و می گوید من سالهاست که می دانستم روزی به پیامبری خواهی رسید (مجلسی، ۱۳۹۱: ۲/ ۴۴۹).

### شفافیت مقام دریافت وحی

بر اساس روایات مکتب اهل بیت<sup>^</sup>، وضعیت دریافت وحی بسیار شفاف و روشن است. امام صادق<sup>x</sup> در پاسخ این پرسش که چگونه پیامبران الهی متوجه می شوند آنچه به ایشان وحی می شود از جانب خداست نه شیطان، فرمود: خداوند هرگاه بخواهد بنده ای از بندگانش را پیامبر قرار بدهد، بر او آرامش و متانت عطا می کند. پس کسی که از جانب خداوند به حضور او می آید، او را به گونه ای درک می کند که گویا با چشم دیده است (العیاشی ۱۳۸۰: ۲/ ۲۰۱). (۵)

### بعثت و پیامبری در نهایت کمال عقل

خرد گنجینه ای ارزشمند است و قوام انسانیت به خرد است؛ اسلام ارزش ویژه به خرد داده و هویت انسانی را مشروط به کاربست خرد کرده است «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (انفال: ۲۲)؛ بدترین جنبنندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند».

بیشترین ارج و تکریم الهی، برای انبیا بوده است. بنابراین، آنان درجه عالی خردورزی را کسب کرده اند. درجه نهایی خردورزی، اقتضائاتی دارد؛ از جمله شناخت مقام قرب الهی و تشخیص امر هدایت از ضلالت. پیامبران الهی به این جهت مأمور هدایت مردم شدند که خود واقف به کار هدایت و ضلالت بودند. درجه عالی عقلانیت درک و فهم برتر از همه انسانها است:

پیامبر<sup>۷</sup> فرمود: خداوند به بندگانش چیزی بهتر از خرد در میان آنان عطا نفرموده است. خواب عاقل برتر از بیداری افراد نادان است. سکون عاقل بهتر از حرکت و راه رفتن نادان است. خداوند هیچ نبی و رسولی را بر نینگیخت مگر اینکه خرد وی را کامل ساخت. خرد پیامبر از خردهای تمام پیروانش برتر است و آنچه را در دل خود پنهان می‌کند بهتر از اندیشهٔ تلا شگران است بنده هیچ‌گاه واجبات الهی را ادا نمی‌کند، مگر اینکه آن را درک نماید. همهٔ پرستشگران در پرستش شان به جایی نمی‌رسند، اما عاقل رسیده است خردمندان تنها کسانی هستند که صاحبان اندیشه هستند. آنانی که خداوند درباره شان فرمود: تنها خردمندان پند و اندرز می‌گیرند (۶) (زمر: ۹؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۳۰).

بر این اساس، پیامبران سرآمدان همهٔ خردمندان هستند. پیامبر از آن جهت برگزیده خدا می‌شود که بهتر از همهٔ انسان‌هاست، هیچ انسانی به پایه و فضیلت پیامبران نمی‌رسد. بنابراین، معنا ندارد که در مسائل مربوط به وحی، پیامبر برای رفع حیرت و تثبیت دل و روانش نیازمند افراد دیگر باشد. مرحوم طبرسی وقتی روایتی از اوزاعی دربارهٔ تفسیر «یا ایها المدثر» را نقل می‌کند، این روایت را نمی‌پذیرد و استدلال می‌کند که خداوند هرگز به پیامبرش وحی نمی‌کند مگر با برهان روشن و دلیل قاطع که دلالت آن بر آنچه به عنوان وحی به ایشان صورت گرفته است، قطعی و تردیدناپذیر است که حتماً آنچه وحی شده است. از جانب خداوند است. پیامبر برای اطمینان به این نکته نیازمند به دلیل دیگر نیست و فرع و جزع نمی‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰/۵۸۰).

بر اساس روایات اهل بیت<sup>۸</sup>، آغازین وحی بر پیامبر<sup>۷</sup> همراه با آمادگی روحی کامل بوده است نه. تنها پیامبر<sup>۷</sup> در تشخیص فرشته الهی دچار اشتباه نگردید، بلکه بر اساس برهان الهی که برای پیامبران خداست، با آرامش و متانت وحی الهی را تحمل فرمود.

## نتیجه

توصیف آغازین وحی بر پیامبر اسلام در روایات اهل سنت، گذشته از ضعف سندی، به دلیل لوازم ذیل فاقد اعتبار است:

۱. دلالت بر ضعف و نقص پیامبر اسلام دارد و به این جهت منشأ بسیاری از شبهاتی است که توسط خاورشناسان قرآن پژوه بر قرآن و نبوت آن حضرت وارد شده است.

۲. از سوی دیگر با دلالت برخی از آیات نظیر آیه ۱۰ نمل، آیه ۱۱۳ نساء و آیاتی که نبوت حضرت محمد را در کتاب‌های انبیای قبلی به ویژه تورات و انجیل گزارش کرده است در تعارض است (حتماً بشارت‌های قرآنی در کتاب‌های یهود و نصاری زمان نزول موجود بوده است، وگرنه آنان به این بهانه قرآن و پیامبر را به دروغ گویی متهم می‌کردند).

۳. همچنین با اخبار موجود در میان قریش که از طریق راهب بحیرایی شنیده شده است سازگار نیست.

اما توصیف روایات اهل بیت، وضعیت پیامبر<sup>۲</sup> را در اولین دریافت وحی با ویژگی‌های ذیل توصیف نموده است:

(الف) روح استوار، بردبار، مانوس با فرشته وحی.

(ب) دارای اطمینان و یقین قلبی در تشخیص وحی و فرشته وحی، بلکه حضرت هیچ تردیدی راجع به وحی نداشت.

(ج) نگرانی او این بود که مردم سخنان او را باور نکنند و تکذیبش نمایند، اما این نگرانی او، در کمترین زمان، مستقیماً با فرمان و اراده الهی برطرف شد.

(د) تعامل فرشته وحی با او احترام‌آمیز بود. نوع تکریمی که فرشته وحی در اولین دریافت وحی از حضرت کرد، احساس شوق و نشاط معنوی ویژه به حضرت دست داد.

ه) پیامبر<sup>۷</sup> در امور مربوط به وحی نیازمند افراد دیگر نگردید، بلکه در نهایت کمال عقل و درجات یقین مسئولیت نبوت را برعهده گرفت و با آمدن به خانه، همسرش را با قاطعیت تمام به پذیرش دعوتش فراخواند.

و) حاصل دلالت روایات اهل بیت<sup>^</sup> درباره آغازین وحی، تقویت اعتماد به پیامبر<sup>۷</sup> و تنزیه آن حضرت از اشتباه و خطا در سه ساحت شناختی، رفتاری، و عواطف است. حضرت دارای شخصیت استوار، نافذ، بصیر، صبور، با قدرت تشخیص دقیق حق از باطل در همه شرایط از جمله در شرایط بسیار سخت بوده است.

## پی نوشتها

(١). «قال الزهري، عن عروء، عن عائشة قالت: «أول ما بدئ به النبي من الوحي الرؤيا الصالحة ثم حبب إليه الخلاء، فكان يأتي حراء فيتحنث فيه، أي يتعبد الليالي ذوات العدد و يتزود لذلك، ثم يرجع إلى خديجة فيتزود لمثلها، حتى فجأه الحق و هو في غار حراء، فجاءه الملك فقال: اقرأ، قال: فقلت: ما أنا بقارئ، فأخذني فغطني حتى بلغ مني الجهد، ثم أرسلني فقال: اقرأ فقلت: ما أنا بقارئ، فأخذني الثانية فغطني حتى بلغ مني الجهد، ثم أرسلني فقال: اقرأ فقلت: ما أنا بقارئ، فأخذني الثالثة حتى بلغ مني الجهد، ثم أرسلني فقال: اقرأ باسم ربك الذي خلق حتى بلغ إلى قوله: ما لم يعلم قالت: فرجع بها ترجف بواديه حتى دخل على خديجة فقال: زمّلوني فزمّلوه حتى ذهب عنه الروع فقال: يا خديجة ما لي! و أخبرها الخبر و قال: قد خشيت على فقالت له: كلاً فوالله لا يخزيك الله إنك لتصل الرحم و تصدق الحديث، و تحمل الكلّ و تعين على نوائب الحق، ثم انطلقت به خديجة إلى ابن عمها ورقة بن نوفل بن أسد بن عبد العزى، و كان أمراً تنصّر في الجاهلية، و كان يكتب الخطّ العربي، فكتب بالعربية من الإنجيل ما شاء الله أن يكتب، و كان شيخاً قد عمى. فقالت: اسمع من ابن أخيك، فقال يا بن أخى ما ترى؟ فأخبره فقال ورقة: هذا الناموس الذي انزل على موسى، يا ليتني فيها جذعا حين يخرجك قومك، قال: أو مخرجى هم؟ قال: نعم، لم يأت أحد بما جئت به إلّا عودى و أودى، و إن يدركنى يومك أنصرك نصراً مؤزراً. ثم لم ينشب ورقة أن توفى» (ذهبي، بی تا: ٨ / ١١٩).

(٢). «عن عكرمة، عن ابن عباس قال: بينا رسول الله بأجباد إذ رأى ملكاً واضعاً إحدى رجله على الأخرى فى أفق السماء، يصيح: «يا محمد، أنا جبريل». فذعر رسول الله، و رجع سريعاً إلى خديجة. [فقال: إنى لأخشى أن أكون كاهناً.] قالت: كلا، يابن عم، لا تقل ذاك، إنك لتصل الرحم و تصدق الحديث، و تؤدى الأمانة و إن خلقك لكریم» (بلاذرى، همان: ١ / ١٠٤).

(٣). «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (الانبيا: ٧٣).

(٤). «وَلَقَدْ قَرَنَّ اللَّهُ بِهِ صَ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْأَلُكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ وَلَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بَحْرَاءَ فَارَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتًا وَاحِدًا يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَخَدِيجَةَ وَأَنَا تَالِثُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَهَ وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهُ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ كَأَنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ» (صباحي صالح، همان: ١٠٣).

(٥). «عن زرارة قال قلت لأبي عبد الله x كيف لم يخف رسول الله فيما يأتيه من قبل الله - أن يكون ذلك مما ينزغ به الشيطان قال: فقال: إن الله إذا اتخذ عبدا رسولا - أنزل عليه السكينة والوقار، فكان الذي [يأتيه من قبل الله - مثل الذي يراه بعينه]» (عياشي، همان: ٢/ ٢٠١).

(٦). «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ؛ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ، وَإِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سُخُوصِ الْجَاهِلِ، وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمَلَ الْعَقْلَ، وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عَقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ، وَمَا يَضْمُرُ النَّبِيُّ فِي نَفْسِهِ أَفْضَلَ مِنْ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ، وَمَا أَدَّى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ عَنْهُ، وَلَا بَلَغَ جَمِيعُ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ، وَالْعُقْلَاءُ هُمْ أَوْلُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ» (كليني، ١٤٠٩: ١/ ٣٠).



## کتابنامه

- قرآن کریم.
- ابن اسحاق، محمد بن یسار، سیره ابن اسحاق، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- ابن حجر عسقلانی، الإصابه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ابن هشام، حمیری معافری، السیره النبویه، بیروت، دار المعرفه، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- حمیری کلاعی، ابوالربیع، الاکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله و الثلاثة الخلفاء، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- حلبی شافعی، ابوالفرج، السیره الحلبیه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۷ق.
- بیهقی، ابوبکر، دلائل النبوه، مترجم محمود مهدوی دامغانی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، انتشارات دارالجمیل بی تا.
- العاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الأعظم، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۶ق.
- امام حسن عسکری، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری، قم، مدرسه الإمام المهدي، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- شاهین، عبدالصبور، تاریخ قرآن، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد، انتشارات قدس، چاپ اول، ۱۳۹۰.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

ابن جماعة، عز الدين أبي محمد عبدالعزيز بن بدر الدين أبي عبدالله، المختصر الكبير في سيرة النبي محمد، قاهره، الدار الثقافيه للنشر، ۱۴۲۶ق.

عسكري، سيد مرتضى، نقش ائمه در احياى دين، تهران، ناشر مركز فرهنگى انتشاراتى منير، ۱۳۸۲.

عياشى، محمد بن مسعود، تفسير العياشى، تهران، المطبعة العلميه، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.

كتاب مقدس، مترجمان فاضل خان همدانى، ويليام، گلن و هنرى، مرتن، تهران، نشر اساطير، چاپ دوم، ۱۳۸۳.

كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافى، تهران، دار الكتب الإسلاميه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

مجلسى، محمداقبر، حيات القلوب، تهران: انتشارات برهان صادق، چاپ اول، ۱۳۹۱.

\_\_\_\_\_ بحار الأنوارالجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بيروت، دار إحياء التراث العربى، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

محمد بن جرير طبرى، تاريخ الأمم و الملوك، بيروت، دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق.

گنجى شافعى، محمد بن يوسف، كفايه الطالب فى مناقب على بن أبى طالب، دار إحياء تراث أهل البيت<sup>^</sup>.

محمدي، محمدحسين، تاريخ قرآن، قم، پژوهشگاه بين المللى المصطفى، چاپ دوم، ۱۳۹۰.

معرفت، محمدهادى، تاريخ قرآن، تهران، انتشارات سمت سازمان مطالعه و تدوين كتب علوم انسانى دانشگاهها، چاپ يازدهم، ۱۳۸۸.

مكارم شيرازى و ديگران، تفسير نمونه، تهران، دارا الكتب الاسلاميه، چاپ اول، ۱۳۷۴.

مير حيدرى، سيد جعفر قدس، تاريخ انبيا، تهران، انتشارات تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۸.

## **The Quality of Initial Revelation to the Prophet of Islam (S) according to the Narrations of the Two Branches of Faith \***

Muhammad Sadiq 'Adili \*\*

### **Abstract**

This study seeks to examine the reports of the two major branches of faith in regards to the initial revelation comparing relevant reports and documents and analyzing their contents based on the significations of certain Quranic verses and some indisputable historical facts. The article critically assesses the narrations which signify that the incident of the first revelation was characterized by perplexion, doubt, anxiety and fear on the part of the Prophet (S). These reports suffer from many difficulties because neither the narrators had been present on the scene of revelation nor these reports seem to be consistent with the Quran and some historical facts. Thus, the chain of transmission and content of the narrations are invalid. As for the narrations which have described the Prophet's condition as firm and strong in the first prophetic encounter, not only are they consistent with the Quran and the unquestionable historical facts but they have also proved and described the Prophet (S) as the strongest and most steadfast person in thought, values and mannerisms.

**Keywords:** revelation, initial quality, Prophet of Islam (S), Sunnis and Shias, Ahlulbayt, Ahl-e Sunnah

---

\* Date of submission: 28/8/2016 Date of acceptance: 10/11/2016

\*\* PhD student of Quran and Pedagogical Sciences.